

کنتم سباس ومنت خدای را جل و علا که از نوای درویشان محروم
 نماندم اذ تعلمت ان المأزق مع من لا علم حاله عزها نورا که جبر است
 ایشان خردی ای وحید شدم تا بدین حکایت مستفید شدم و اشغال
 مرا ای الذین یحسون فی الارض در همه عزرائین نصبت کار آید
مشوئی یعنی ایها السعیثین تا راستی پیدا کنی به عز و المود
 در مجلسی بیاد الوحد بر یک مضارع من یحیدن دل به شندان
 ای قلب العطاء بسی و یقع هذا الامر کثیرا اگر بکره ای الحوض الذي
 یحیی فی الماء و من اضاف الماء الى المطر حیث قال یجمع فیها ماء
 المطر فیدل ان قد احدثوا بکثیرا از کتاب ای من ماء الورد و چونکه
 و فی بعض النسخ سکی در وی افتد کند مضارع من کردن مجلاب
 بعضی المیم و الیم و سکون النون بنهما ما یجس **حکایت**
 زاهدی همان یادش می بیاد الوحد فیها بود سکون المواء
 چون بر سقوف بنشیند لاکل الطعام کثیرا ان خور که اراد او بود
 ای لم یأکل مقارا بریدیا کلمه و چون بنا ز خاستند ای قاموا الى
 الصلوة بیشتر ازان کرد که عادت او بود علهما بقوله تا طق
 صلاحیت در حق او زیاده کنند ای یظنون انه لقلیل لاکل
 کثیر الطاعة **ترسم** نرسی بکعبه اضافه ان لا تصل الی الکعبه
 ای اعرابی عله بقوله کین نه که نوبی روی تبرک است ایست
 الطریق الذي سلكه قریب الی الولاة التي ستمی تبرکستان و قبله فالترجم
سبت قورقون ابریم سن کعبه به ای اعرابی دویدند بول
 چو سگ دو غریبون روم کیدر چون بمقام خویش باز آمد
 ای رجع الی منزل سفینه خواست تا تامل کند ای لیا کل سیری ذات
 ای کان له ابن صاحب فرست گفت ای بد چرا در دعوت
 سلطان چیزی خوردی گفت فاعلمه بیدر در نظر ایشان
 چیزی خوردم که بکار آید گفت فاعلمه خیر سیر نماز را م قضای
 که چیزی نکردی که بکار آید **قطعه** ای جز نهاده بر کف دست
 لاراة عیبه ما در کوفه زیر بغل تحت الابط ای کتمت و سترت

عین کعبه

عیوبک تا چه خواهی خریدن ای معرور معناه با نرکی تا نه السک
 که کدر ای مفور روز در ماندگی ای بوم الحیر سیم دخل بختی
 الدال المهملة و القین المعجمة معنی الفسا و مثل الذل و المواد المرفه
حکایت یاد دارم ای فی خاطری ثابت یعنی ما سبت که در عهد
 ای زمان طفولیت و الصغر متعدد بودم و شب خیز وصف
 ترکیبی و موعظ هذا اللفظ یستعمل علی صیغه المفعول معنی المرفه
 و کسر العین لاضافه الی قوله زهد و برهیز ای کنت حرصا علیها
 شیء در خدمت پدر و هو شیخ عبد الله قدس سره شسته بودم
 و هم شب دیدم بهم بفتحتین نسبت کنایه عن عدم النوم ای کنت
 غیر ناغم فی تلك اللیله و مصحف عزیز بر کنایه کرکته للمطافه و قافیه
 من اهل البیت کرد ما بکسر الکاف الفارسی ای اطرافنا ختمه ای
 نایمن بدر را کتم از نهایی سر بر می دارد ای لا یرفع رأسه و در کانه
 ای رکعتین بگذار و چنان ختمه اند ای ناموا علی وجهه که کوئی مردماند
 کانهم انوا کتف جان بدیه خطاب لطف تونیزه که بختی که در یوشین
 معنی العز و خلق اقبی عبادة عن ذکر المناقب و المعایب **قطعه**
 بنشیند مدعی خویشین را ای لایری غیرتفسه که در او برده بیدار
 ای شرحن الظن در پیش و هذا کنایه عن الکبر و العجابه اگر چشم
 خدا پیش لفظ خدا بین وصف ترکیبی و منه العین کنایه عن العین
 التي تری الحق و لا تری غیر الحق و الصبر راجع الی المدحی بختند
 ای له بنشیند بکس عاجز تر از خویش و فی بعض النسخ اگر چشم
 خدای بی بختند یعنی الخ می بکون التفات من الغیبه الی الخطاب
 و موضع مدح من البلاغة علی ما عرف فی موضعه و من قال و الا اول
 انسب للمقام و اولی کلا بختی قد ضعی علیه من البلاغة و المقام مقام
 الخطای من الی المص الیه کلا بختی **حکایت** بزرگی را در مخفی بیاد
 الوحد فیها می ستودند ای کانوا یمدحونه و داوصاف جمیدتی
 مبالغه می نمودند و کانوا یظنونه سر بر آورد و کتف بختی لاهم
 من أم من دائم **شعر** کفیت مخاطب مجهول ان الکفایة اذ می

عین کعبه